



سعید خضر کارشناس اقتصاد شهری

بزنگاه‌ها برای تصمیم‌گیری



رتبه‌بندی مسائل محوری و نظام ارزش جامعه است؛ زیرا کیفیت، اهمیت و اولویت آن تعیین‌کننده کنش جامعه به کژی‌های تهدیدکننده و تنظیم مطالبات جامعه بر اساس برتری مطلق یا بی‌اهمیتی (یا طیفی میان این دو) حفظ حیات، می‌شود. جامعه‌ای که درباره پدیده مرگ خنثی و بی‌تفاوت عمل کند، سازوکارهای بهینه حفظ حیات در آن جامعه طراحی و اجرایی نمی‌شود و فرجام چنین می‌شود که شمار زیادی از مردم آن جامعه قادر به درک عمر طبیعی نبوده و به مرگ‌های غیرطبیعی دچار می‌شوند. روند یادشده تا جایی پیش می‌رود که جامعه را ابتدا به ورشکستگی و سپس نابودی می‌کشاند.

عقب‌نشینی عجیب جامعه ایرانی به داخل دژدرونی خود و فشردگی تا آستانه ممکن، در دنیای خصوصی‌اش برای حفظ حیات درونی، حالت دفاعی و انفعالی است که اعضای جامعه با عدم تصورشناسی در تغییر اوضاع، برای حفظ و پاسداری از آرامش و صفای باطنی خود در آن فرورفته است و آرمان‌ها، افکار و آرزوهایش را در قلمرویی به‌دوراز دسترس حاکمیت نگه‌داشته تا

جامعه‌ای که درباره پدیده مرگ خنثی و بی‌تفاوت عمل کند، سازوکارهای بهینه حفظ حیات در آن جامعه طراحی و اجرایی نمی‌شود و فرجام چنین می‌شود که شمار زیادی از مردم آن جامعه قادر به درک عمر طبیعی نبوده و به مرگ‌های غیرطبیعی دچار می‌شوند

طبیعی، جنگ، خشک‌سالی‌های طولانی ناشی از «ازخارج‌شدگی مصرف منابع»، بیماری‌های واگیردار و... به نابودی تمدن‌های عظیم منتهی شده است. جوامع بسیار بزرگ و باشکوهی در تاریخ بشر یافت می‌شوند که تخیل فروپاشی برای خود متصور نبودند؛ اما در اوج به پایان رسیدند، پایانی آغشته به مرگ بخش بزرگی از مردم سرزمین‌های تحت تسلط خود؛ مرگی که گاه به سبب عوامل قابل پیش‌بینی و در نتیجه قابل کنترل توسط جامعه، امکان مهارشدن داشته است. سوژه بنیادین، جایگاه پدیده مرگ در

مرگ تنها چیزی است که چاره‌ای ندارد؛ البته علم ممکن است برای مرگ نیز چاره‌ای پیدا کند. باری، پدیده مرگ در ایران موضوع چندان جدی به نظر نمی‌آید و عموماً میان انبوهی از موضوع‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گم و ناپیداست. گویی نوع بشر در ایران فراموش کرده هدف آغازین تشکیل اجتماعات انسانی، حفظ حیات است و لزوماً آدم ابتدا باید زنده باشد تا بتواند به نیازهای فراوانش رسیدگی کند. تضمین حفظ حیات طبیعی افراد، اساسی‌ترین وظیفه یک جامعه است؛ بدین روی اگر جامعه‌ای توان یا تمایلی به سیاست‌گذاری و تدوین تدابیر لازم برای این منظور نداشته باشد، محکوم به فروپاشی است. این فروپاشی از نهادهای اصلی جامعیت‌یابی آن جامعه آغاز و تا واپاشی کامل تمدنی پیش خواهد رفت. تاریخ بشر گواه روشنی بر این موضوع است که گسترش و وقوع عوامل مرگ‌آفرین مانند بلایای



جاده‌ها را می‌توان نام برد که به‌وضوح نمایانگر ضعف و نارسایی در نظام آموزشی (درباره عامل انسانی) و ضعف و نارسایی در سیاست‌های کلی نظام درباره صنعت خودروسازی و حمایت‌های تعرفه‌ای و تأمین زیرساخت‌های حمل‌ونقل است.

کنترل، سیاست‌گذاری، قیمت‌گذاری، تولید و نحوه توزیع در دو گلوگاه کلیدی یادشده (نظام سلامت و نظام آموزش) و اساسا بازاری سازی این دو نهاد در ایران بر اساس منویات دولت مرکزی و مبتنی بر نظام توزیع رانت است؛ از این رو مسئولیت اصلی رسایی و نارسایی‌های مترتب با آن متوجه دولت مرکزی است.

بر اساس جستار طرح‌شده، نارسایی در این دو نهاد مهم حافظ حیات اعضای جامعه، واضح و میرهن است؛ اما چرا مطالبات مردم در اصلاح آن جدی و کاری نیست؟ دیباچه بالا، زمینه‌ای کوتاه برای درک اهمیت طرح و پاسخ به این پرسش بنیادین است که بازاریابی جایگاه آن در نظام ترجیحات مردم به بازاریابی ارزشی مغفول مانده در جامعه ایرانی به نام «حیات» خواهد انجامید.

و اما مرگ؛ در این نوشتار به مرگ به‌عنوان موضوعی درخور بررسی علمی (نه موضوعی ماوراءالطبیعی و بیرون از حوزه شناخت بشری) و عنصری فرهنگی و اجتماعی پرداخته شده است. شیوه‌های مردن و نحوه برخورد و جایگاه مرگ در نظام تفکر بشر بر اثر جامعه‌پذیری در فرد، درونی شده و به او آموخته می‌شود. بر همین اساس نگاه آدمی به مرگ طی زمان و با پیشرفت علم و توسعه تمدن متفاوت شده، به‌طوری‌که تغییرات، محسوس و قابل ردگیری است.

در ادامه، کوتاهی از این روند مورد بررسی قرار می‌گیرد. از نظر سقراط، زندگی عبارت است از آموختن مرگ. رواقیون پا را فراتر از این گذاشته، نه تنها مرگ، که نفس زندگی را نیز فاقد ارزش می‌پنداشتند. آنان فضیلت را در ترک همه تمتعات جسمانی و روحانی

قلبی عروقی و سرطان معده است. در این نوشتار فارغ از طرح آمار و ارقام هرکدام از عوامل مرگ زودرس در ایران به واکاوی عوامل و ریشه‌های آن پرداخته خواهد شد. به‌جز عامل تصادف‌های جاده‌ای، باقی عوامل از جنس بیماری هستند و عوامل اصلی بروز آن‌ها عمدتاً شامل فشارخون بالا، چربی خون، قندخون، چاقی و اضافه‌وزن، بی‌حرکی، مصرف نمک به مقدار دو برابر متوسط جهانی، مصرف مواد مخدر و دخانیات، مصرف الکل، تغذیه ناسالم و عدم استفاده از سبزی‌ها و میوه‌های تازه و سوابق ژنتیکی است. (ملک‌زاده، معاون تحقیقات وزیر بهداشت)

به‌جز عامل تصادف‌های جاده‌ای، باقی عوامل اصلی مرگ‌ومیر به‌طور مستقیم با نظام سلامت کشور و به‌طور غیرمستقیم با نظام آموزش در ارتباط هستند؛ هرچند درباره تصادف‌های جاده‌ای نیز پس از وقوع حادثه، وجود نظام سلامت کارآمد و پیشرفته می‌تواند در کاهش مرگ‌ومیر ناشی از پیشامدها کارساز باشد. برآیند این که دست‌کم دو گلوگاه کلیدی نظام آموزش و نظام سلامت نقش محوری در کنترل و حفظ حیات نوع بشر در ایران دارند.

به‌طور خاص درباره چرایی تصادف‌های جاده‌ای، عوامل انسانی از جمله سرعت زیاد، بی‌احتیاطی رانندگان، بی‌توجهی به مقررات راهنمایی و رانندگی (فرهنگ رانندگی) و عوامل فنی و محیطی از جمله خودروهای بی‌کیفیت فاقد استاندارد و بی‌بهره از تکنولوژی‌های ساخت روز جهان، پایین بودن سطح ایمنی خودروها، کاستی‌ها در کنترل کیفی خودروهای موجود و کیفیت پایین و غیراستاندارد بودن

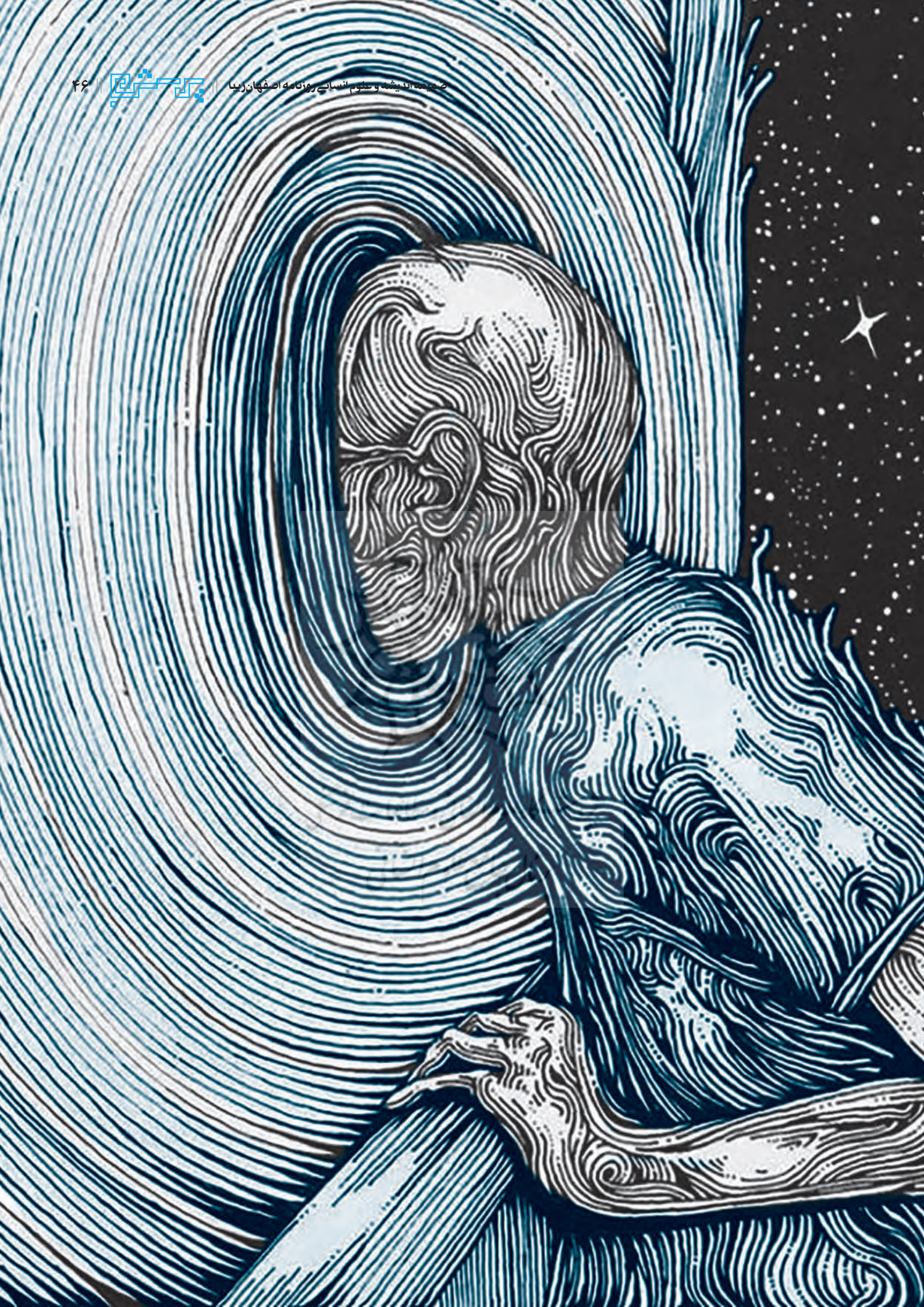
از تیررس قدرت و مصادره آن ایمن بماند (غرق‌شدگی در تخیلات به‌جای روبه‌رو شدن با واقعیت). در این موقعیت، ازدست‌دادن حقوق اساسی و مسلم انسان ذوب‌شده در جامعه از جمله دارایی مالی، جسمی و حتی حیات در نظام ترجیحات فرد جایگاه والایی نداشته و او به سبب پنداشت درونی از ناتوانی در اثرگذاری بر سرنوشت، سعی در محدود کردن دایره آسیب‌پذیری خود از این شوربختی کرده و به‌جای یورش به جلو برای تغییر اوضاع، دست به عقب‌نشینی استراتژیک می‌زند.

این عقب‌نشینی ناشی از فشار جابرانه بیرونی، فرد را در ترسیم عقلایی ترجیحاتش دچار مشکل جدی کرده که حاصل آن گججی و تحمیق جمعی در تعیین و پیگیری مطالبات حیاتی و اساسی جامعه است. در واقع جامعه درباره آنچه نمی‌تواند به دست بیاورد، تظاهر به بی‌زاری می‌کند تا با نابودی اشتیاق داشتش درد برآورده نشدن آن گریبانگیرش نشود. این ترک دل‌بستگی از هر آنچه امکان ناکامی درباره آن می‌رود، شادی و خوشبختی مجازی را برای فرد به ارمان می‌آورد که در سطح بالایی از شرایط نااطمینانی، سپردفاعی مناسبی برای گذران دوران است. درونی‌کردن سعادت‌تمندی، احساس خوشبختی و قطع ارتباط و اثرپذیری آن از شرایط بیرونی به انتحاری حقیقی منجر شده که سرانجام آن، انفعال عمیق و تاریک جامعه در برابر رویدادهای بیرونی و حتی فاجعه‌آمیزترین آن‌ها، یعنی مرگ است.

بیش از نیمی از مردم ایران به مرگ طبیعی نمی‌میرند، بلکه عوامل اصلی مرگ‌ومیر در ایران به ترتیب فراوانی شامل بیماری ایسکمیک قلبی، سکنه مغزی، تصادف‌های جاده‌ای، پرفشاری خون، آلزایمر، دیابت، بیماری‌های مزمن انسدادی ریوی، بیماری‌های مزمن کلیوی، سایر بیماری‌های

عوامل اصلی مرگ‌ومیر در ایران به ترتیب فراوانی شامل بیماری ایسکمیک قلبی، سکنه مغزی، تصادف‌های جاده‌ای، پرفشاری خون، آلزایمر، دیابت، بیماری‌های مزمن انسدادی ریوی، مزمن کلیوی، سایر بیماری‌های قلبی عروقی و سرطان معده است





می‌دانستند. به‌طور کلی در فلسفه اسلامی و حکمت قدیم، نه‌تنها مرگ مساوی نیستی قلمداد نمی‌شود، بلکه از سوی عارف و حکیم مسلمان، امری خواستنی است و مرگ «از دنیا رفتن»، یعنی «به دنیای دیگر رفتن» است، نه ناپدید شدن.

اما امروزه در جوامع توسعه‌یافته، دیگر زندگی چنانچه سقراط می‌گفت، آموختن مرگ نیست، بلکه مرگ اساساً تابو و عنصری بیرون‌رانده‌شده از زندگی است. نتیجه این‌که، مرگ دیگر قسمت‌آشنایی از زندگی شمرده نمی‌شود. به‌عبارتی دیگر مرگِ آشنایی که آریس (Aries) آن را مرگ «رام‌شده» می‌نامد، در جامعه مدرن به «مرگ فراموش‌شده» تبدیل شده است. مرگ دشمنی خارجی تلقی شده و چیزی است که آسایش زندگی را مختل می‌کند.

بدن به‌عنوان عضوی از طبیعت، جایگاه هویت و شخصیت آدمی مطرح شده و موضوع معاینه و تحلیل علم پزشکی قرار گرفته است. گفتمان پزشکی وضعیت سالم بدن را به‌عنوان هنجار و «درد» را به‌عنوان ناهنجاری مطرح می‌کند.

اساساً معنی مرگ و بیماری مانند دیگر عناصر و رخدادها، وابسته به فرهنگ است. جامعه مطلوب، جامعه‌ای است که تجربه مردن به‌شدت و به‌طور عمیق با پیروی پیوند خورده باشد؛ چراکه مرگ زیستی افراد پس از مرگ اجتماعی آن‌ها رخ می‌دهد و نتیجه این‌که نقش اجتماعی افراد پایان‌یافته و کمترین آسیب از مرگ زیستی آن‌ها به جامعه وارد می‌شود.

پذیرش تقدیرگرایانه مرگ، تسلاهی را به دنبال دارد که دامن‌زدن به آن، انفعالی شوربختانه در برابر تحلیل عوامل مؤثر بر نحوه و زمان مردن در جامعه را به بار می‌آورد. این عقب‌نشینی از واکاوی عقل‌گرایانه سوژه، سبب افزایش خطا در تشخیص مطالبات راستین فردی و جمعی می‌شود که دستاورد آن گم‌گشتگی نافرجام تاریخی در حل موضوع است.

در این شرایط درجه اهمیت «خواست خدا» پنداری مرگ را می‌توان در سه سطح؛ ۱. هرگونه امیدی از پزشک قطع شده؛ ۲. شریک پزشک دانستن خواست خدا و ۳. پزشک را فرستاده خدا دانستن، طبقه‌بندی کرد. نگرش یادشده که عموماً در کشورهای مذهبی مسلط است، سبب‌شده باوجود توسعه‌یافتگی و پیشرفت‌های فراوان پزشکی، پذیرش بسیاری از آموزه‌های پزشکی و به‌کار بستن آن‌ها به‌عنوان قمار بر سر «خواست خدا» قلمداد شود و نظام بهداشت و سلامت را در عملکرد بهینه با بالاترین بازدهی دچار ناکارآمدی کند.

این بند رمزگشای شیوه رویارویی جامعه و حکمران ایرانی و همدیس آن با پدیده همه‌گیری ویروس کروناست. روشنگری

این‌که رخدادهایی همانند؛ انکار هستی بیماری، کوچک‌شماری بیماری و نتایج محتمل آن (شامل پنهان‌کاری در میزان شیوع و آمار مرگ‌ومیر)، گسترش پندار ناتوانی علم در حل چالش بیماری نوپدید، چنگ‌زدن به روش‌های خرافه و شگفت‌آور برای درمان و پیشگیری، پافشاری بر بازگشایی اماکن مذهبی و برگزاری بی‌چون مراسم و برنامه‌های هم‌پیوند با آن، رعایت‌نکردن دستورهای صادرشده از دستگاه سلامت به سرپرستی گماشته‌شده، انتخاب راهبردی مرگ‌ومیر بیشتر در مقابل فروپاشی اقتصادی (بیم از فروپاشی ایدئولوژی در پس فروپاشی اقتصادی سبب اهمیت‌یابی این خطر است) و بازگشایی‌های زودرس، بسیج افکار عمومی توسط دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی حکومت مرکزی در کسب پیروزی زرین دیگری قبل از پیدایش حقیقی آن و بسیاری پیشامدهای هم‌سان که در دوران کرونا روی داد، روشنگر چیرگی نگاه انفعالی به مرگ و تلاش در نادیده‌انگاری آن برای فرار از روبه‌رو شدن با واقعیت دردناک ناکامی تاریخی جامعیت‌یابی ایران در برپایی جامعه‌ای با برجحیت «حیات» است. سرانجام تلخ این نادیده‌انگاری واقعیت، فروکاهیدن «مرگ» به کران لودگی‌های روزمره است.

جمع‌بندی این‌که، آمار ۵۰ درصدی در زود هنگامی مرگ زیستی بر مرگ اجتماعی نوع بشر در ایران فاجعه‌ای با ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است و میزان خسارت‌های آن به‌طور جداگانه و پدیده‌ها قابل بررسی و ارزیابی است. باری، پذیرش و درک جامعه از ژرفای اندوهناک پدیده مرگ زود هنگام بازاری نظام ترجیحات مردم و تنظیم‌کننده مطالبات و شدت پیگیری این مطالبات خواهد بود. در نهایت به‌دوراز منازعات بر سر ماهیت اولین گام جامعه به‌سوی توسعه، گمان عقلانی این است که همگان بر برتری حفظ حیات بر سایر پدیده‌ها اتفاق نظر دارند. نتیجه این‌که در بزنگاه تاریخی در گرفتن «تصمیم کبرا» برای دگرگونی در پیش‌فرض‌ها و قیود تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ایران، حول محور بنیادینی به نام «حفظ حیات» قرار داریم، تصمیمی که مجال جز برآمدن از کنشی جمعی نخواهد داشت.